

تمایز «عقل» و «خرد» در چنین گفت زرتشت نیچه

محمد سعید حنایی کاشانی*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۰/۱۷

چکیده

فلسفه جز کلمه چیزی برای بیان مفاهیم خود در دست ندارد. هرگونه آسانگیری و بی‌دقتی و بی‌اعتنایی به تفاوتها و تمایزهای مفهومی کلمات به آشفتگی و پریشانی در فهم اندیشه‌ها می‌انجامد. از همین رو، در فلسفه، زبان و اصطلاحات و دقت در انتخاب کلمات برای بیان مفاهیم اهمیتی اساسی دارد. نقل و نقد نمونه‌ای از این پریشانی و آشفتگی در کار ترجمه و نیز در کار تفسیر و تأویل نخستین مقصود این مقاله است. «عقل» و «خرد» دو معادلی است که داریوش آشوری در ترجمه ممتاز و پُرخواننده خود از چنین گفت زرتشت به ترتیب برای دو واژه آلمانی “Vernunft” (انگلیسی: “reason”) و “Weisheit” (انگلیسی: “wisdom”) به کار برده است. این دو معادل گرچه فی‌نفسه برای هریک از این دو اصطلاح درست است، از آنجا که مترجم در ترجمه خود گاهی این دو را به جای یکدیگر به کار برده است، به واسطه ترادفی که این دو واژه در زبان فارسی دارند، کلمه “Vernunft” نیز گاهی به «خرد» (“Weisheit”) ترجمه شده است و در نتیجه، با از میان رفتن تمایز مفهومی میان «عقل» و «خرد»، سوء تفاهمی بنیادی در فهم اندیشه نیچه پدید آمده است. اما کار به همین جا پایان نمی‌یابد. در موارد دیگری، علاوه بر «خرد»، معادل‌هایی دیگر برای “Weisheit” در فارسی اختیار شده است: «فرزانگی»، «حکمت»، «خردمندی». برای کلمه آلمانی “Klug” نیز گاهی از معادل «فرزانه» استفاده شده است، و گاهی از معادل «زیرک» و این ترجمه‌های گوناگون برای کلمه‌ای واحد در متن آلمانی، و نیز ترجمه‌های

* مربی گروه فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، ای میل: skashani@cc.sbu.ac.ir

انگلیسی، به فهم این «مفهوم» سخت آسیب رسانده است. از همین رو، برای کسی که بخواهد بر اساس این ترجمه فارسی به پژوهشی مفهومی در آثار نیچه دست یازد، آشفته‌گی بسیار در متن موجود است. بنابراین، اصل رجوع به متن اصلی و مطالعه انتقادی در اینجا باز ضرورت خود را نشان می‌دهد. خانم نوشین شاهنده، نویسنده زن در تفکر نیچه (قصیده‌سرا - روشنگران، ۱۳۸۲؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد ۱۳۸۱)، با استفاده غیرانتقادی از ترجمه آشوری و بی‌توجهی به منبع اصلی، و همچنین نداشتن روش‌شناسی از پیش اندیشیده و معیار برای مطالعه متن و تأویل و تفسیر آن، در فصلی از کتاب خود، در شرح تشبیه «خرد» به «زن» در فلسفه نیچه، مرتکب اشتباهی بزرگ در داوری درباره معنا و اهمیت و ارتباط این دو مفهوم در اندیشه او شده است. روشن کردن رابطه «عقل» و «خرد» و مقصود نیچه از تشبیه «خرد» به «زن» دومین مقصود این مقاله است. من، در این پژوهش، با پیروی از سنت علمای مسیحی کتاب مقدس از دو قاعده «نقد فروتر» و «نقد برتر» در بازیابی «متن اصلی» و نیز «فهم متن» و «تأویل و تفسیر» آن پیروی می‌کنم.

کلید واژه‌ها: عقل، خرد، خردمندی، فرزادگی، حکمت، فلسفه، نیچه، چنین گفت زرتشت، زن، ترجمه، نقد فروتر، نقد برتر، هرمنوتیک

درآمد

فریدریش نیچه به استفاده از زبان شاعرانه مشهور است. اما استفاده از این زبان و به کار بردن آرایه‌هایی از قبیل تشبیه و استعاره و کنایه، گرچه ممکن است به نوشته‌های او جاذبه ادبی بسیار ببخشد و انبوه خوانندگان را به سوی آثارش بکشاند، همواره این خطر را نیز در بر دارد که پُر از دامها و لغزشگاهها باشد و به بدفهمی‌های بسیار بینجامد. و، متأسفانه، تنها خوانندگان عام نیستند که در دام این تشبیهات و استعارات و مفاهیم لغزان گرفتار می‌شوند. بسا که مترجمان ژنده و روشنفکران حرفه‌ای و محققان پیر و جوان دانشگاهی نیز در این دامها گرفتار آیند و، البته، گاهی گناه بیراه بردن خواننده عام را نیز بر دوش کشند.

در ۱۳۸۲، کتابی به قلم خانم نوشین شاهنده با عنوان زن در تفکر نیچه منتشر شد (انتشارات قصیده سرا - روشنگران، چ ۱، ۱۳۸۲؛ چ ۵، ۱۳۸۴). این کتاب که طی ۲ سال به ۵ چاپ رسید، گرچه شاید شمارگان آن در هر نوبت بیش از ۱۰۰۰ نسخه نبود، برای کتابی که در اصل رساله^۱ کارشناسی ارشد^۱ نویسنده‌ای نسبتاً جوان و ناشناخته بوده است، می‌تواند موفقیتی بزرگ باشد. اما رمز موفقیت این کتاب فلسفی در نزد عامه خوانندگان و حتی گاهی خواص هرچه باشد، کتابی درباره «زن» یا «نیچه» یا هر دو، نمی‌تواند گویای برخورداری این کتاب از معیارهای علمی و پژوهشی در سطحی دانشگاهی به معنای متداول این کلمه در جهان علمی امروز باشد. در این مقاله، نخست می‌کوشم نشان دهم چگونه پژوهشگری جوان و دانشگاهی از متأخران و زبان‌شناس و مترجم و پژوهشگر و فرهنگ‌نویسی بزرگ از متقدمان در فهم و شرح و ترجمه متن نیچه به خطا رفته‌اند و سپس با استفاده از سنت فلسفی و نیز متن خود نیچه روشن می‌کنم که چه تمایزی میان «عقل» و «خرد» موجود است و از تشبیه «خرد» به «زن» چه تأویل و تفسیر ممکن می‌توان به دست داد. «عقل» و «خرد»، دو کلمه‌ای که خواننده فارسی‌زبان به‌طور عام آنها را مترادف درمی‌یابد، دو اصطلاحی است که نیچه آنها را با وضوح معنایی چشمگیری به کار می‌برد، چرا که این دو اصطلاح، “Vernunft” و “Weisheit”، برخلاف دو معادل رایج‌شان «عقل» و «خرد»^۲ در زبان فارسی، در زبانهای اروپایی به‌روشنی از یکدیگر متمایزند، بی‌آنکه یکی را بتوان به جای دیگری به کار برد. بی‌توجهی و بی‌دقتی در ترجمه این دو اصطلاح در ترجمه متون فلسفی، و از جمله آثار نیچه، نه تنها فهم اندیشه فلسفی را بسیار دشوار می‌سازد، بلکه به بدفهمی بسیار نیز می‌انجامد.

۱. آقایان دکتر محمود خاتمی و دکتر حمید رضا آیت‌اللهی، به ترتیب، راهنمایی و مشاوره این رساله را در گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه علامه طباطبایی، تابستان ۱۳۸۱، به عهده داشته‌اند.
 ۲. خواننده می‌تواند ترجمه‌های دیگری از جمله سنجش خرد ناب، از ایمانوئل کانت، به قلم میرشمس الدین ادیب سلطانی را به یاد آورد که در آنجا نیز “Vernunft” به «خرد» ترجمه شده است و نه «عقل».

۱. تشبیه «خرد» به «زن»

«نیچه زن‌ستا» عنوانی است که نویسنده زن در تفکر نیچه برای فصل سوم کتاب خود انتخاب کرده است. او در این فصل از چهار تشبیه نیچه در خصوص «زن» ذیل عنوانهایی فرعی بحث می‌کند. خانم شاهنده تشبیهات نیچه را به عکس به کار می‌برد، بدین معنی که نیچه «حقیقت و هنر و زندگی و خرد» را به «زن» تشبیه می‌کند، اما البته به روایت خانم شاهنده «زن» است که به اینها تشبیه می‌شود: «"زن" همچون "حقیقت"؛ «"زن" همچون "هنر"؛ «"زن" همچون "زندگی"؛ «"زن" همچون "خرد"». این عنوان اخیر همان متنی است که می‌باید به‌طور انتقادی خوانده شود. آن را بخوانیم:

«زن» همچون «خرد»

شاید یکی دیگر از جنبه‌های تأیید زن از جانب نیچه، یکی دانستن او با «خرد» باشد؛ آنجا که از زبان زرتشت می‌گوید: «خرد ما را این گونه می‌خواهد: بی‌خیال، سُخره‌گر، پرخاش جوی. او زن است و همواره جنگاوران را دوست می‌دارد و بس»^۳. به نظر می‌رسد که معنا و مفهوم «خرد» و «عقل» برای نیچه یکسان نیست [تأکید از من است]، زیرا می‌دانیم که نیچه عقل را شدیداً تخطئه و سنت و فرهنگ عقلانی غرب را شدیداً نکوهش می‌کند و حال آنکه برای خرد ارزش و جایگاه والایی قایل است. خرد از نظر نیچه همان معنای زمینی و جسمانی خود را دارد: «تن خردی [کذا، عقلی] است بزرگ»^۴ و در برابر هرآنچه ماورایی است قرار می‌گیرد: «برادر، خرد [کذا، عقل] کوچکات، که "جان" اش می‌خوانی، نیز افزار تن تو است؛ افزار و بازیچه‌ای کوچک برای خرد [کذا، عقل] بزرگات»^۵. از آنجا که زنان همواره با جسم مشخص شده‌اند، یکی دانستن خرد [= عقل] ما (خرد [= عقل] بزرگ ما) با تن و در نتیجه با زن، می‌تواند در جهت تأیید زن و زنانگی پیش رود. افزون بر این، همچنان که در گذشته

۳. چنین گفت زرتشت، «درباره‌ی خواندن و نوشتن»

۴. همان، «درباره‌ی خواردارندگان تن»

۵. همان

نیز گفتیم، نیچه در زایش تراژدی زنان را با نیروهایی همچون جنون، دیوانگی و غیرعقلانیت همراه می‌داند، اما این نیز خود از آن روست که «جنون نیز هیچ گاه بی بهره از خرد [کذا، عقل] نیست».^۶

نیچه این گفتار خود را: «خرد ما را این گونه می‌خواهد: بی‌خیال، سُخره‌گر، پرخاش جوی. او زن است و همواره جنگاوران را دوست می‌دارد و بس»، در ابتدای جُستار سوم از کتاب تبارشناسی اخلاق خود می‌آورد، یعنی جایی که در آن به نقد و نفی آرمان زهد می‌پردازد. می‌دانیم که در آرمان زاهدانه نیز، انسان با همان جزم‌اندیشی‌ای که در جست و جوی حقیقت است، به دنبال یافتن هدف و معنایی برای زندگی و پاسخی به پرسش «رنج بردن برای چه؟» است و در این راه «نیستی را خواستن برای انسان خوش‌تر است از نه خواستن [کذا، نخواستن]».^۷ نقد نیچه از آرمان زهد، در واقع نقد او از فرهنگ مردسالار و اقتدار و اعتبار پدرسالاری است. فرهنگی که در آن خنده، رقص و پوشش کودکان فراموش شده است و در آن به دنیا و هرآنچه حسّانی است پشت می‌شود. و زن نیز که در این مقوله جای دارد، دشمن آرمان زاهدانه‌ی انسان‌هایی از سنخ فیلسوفان و کشیشان و ... می‌شود. این مردان به دشمن، یعنی به زن، نیاز دارند تا شاداب بمانند و بدون دشمن، یعنی بدون زن، بدون حسّانیت، بدون خواست زندگی، کارشان به بیماری و بدبینی می‌کشد،^۸ اما «مرد بیدار دانا می‌گوید: من یکسره تن هستم و جز آن هیچ؛ و روان تنها واژه‌ای است برای چیزی در تن»؛^۹ چرا که خرد [کذا، عقل] بزرگ ما تن ماست.^{۱۰}

در خواندن این متن ابتدا از گزاره‌هایی که توصیف و استنتاج نویسنده است صرف نظر می‌کنیم تا نخست ببینیم که او بر اساس چه یافته‌ها و داده‌هایی در متن به چنین توصیف و استنتاجی از نظر نیچه در خصوص یکی بودن «زن» و «خرد» رسیده است. نویسنده از ترجمهٔ چنین گفت زرتشت چهار جمله برگزیده است که در آنها واژه

۶. چنین گفت زرتشت، «درباره‌ی خواندن و نوشتن»

۷. تبارشناسی اخلاق، III، §۱

۸. همان، III، §۷

۹. چنین گفت زرتشت، «درباره‌ی خواردارندگان تن»

۱۰. شاهنده، ۱۳۸۲: ۱۳۴-۱۳۲.

«خرد» آمده است:

۱. «خرد ما را این گونه می‌خواهد: [دلیر،] بی‌خیال، سُخره‌گر، پرخاش‌جوی. او زن است و همواره جنگاوران را دوست می‌دارد و بس.»^{۱۱}
 ۲. «جنون نیز هیچ‌گاه بی‌بهره از خرد [کذا، عقل] نیست.»^{۱۲}
 ۳. «تن خردی [کذا، عقلی] است بزرگ.»^{۱۳}
 ۴. «برادر، خرد [کذا، عقل] کوچکات، که "جان" اش می‌خوانی، نیز افزار تن تو است؛ افزار و بازیچه‌ای کوچک برای خرد [کذا، عقل] بزرگات.»^{۱۴}
- نویسنده قبل از آنکه نخستین نقل قول خود را از متن نیچه بیاورد، به خواننده یادآور می‌شود که «شاید یکی دیگر از جنبه‌های تأیید زن از جانب نیچه، یکی دانستن او با "خرد" باشد؛ آنجا که از زبان زرتشت ...». او سپس جمله شماره ۱ را می‌آورد و به دنبال آن می‌افزاید: «به نظر می‌رسد که معنا و مفهوم "خرد" و "عقل" برای نیچه یکسان نیست، زیرا می‌دانیم که نیچه عقل را شدیداً تخطئه و سنت و فرهنگ عقلانی غرب را شدیداً نکوهش می‌کند و حال آنکه برای خرد ارزش و جایگاه والایی قایل است. خرد از نظر نیچه همان معنای زمینی و جسمانی خود را دارد». نویسنده در همین ابتدا با شگفتی به خواننده یادآور می‌شود که «خرد» و «عقل» ظاهراً برای نیچه یکسان نیست، اما مگر می‌باید یکسان باشد؟، و بعد در ادامه چیزی را نقل می‌کند که به نظر او مسلم است و هر خواننده‌ای می‌داند: نیچه به شدت ناقد عقل است، چرا که به نظر می‌آید «عقل» آسمانی و «خرد» زمینی است! ما می‌توانستیم دست کم از نویسنده انتظار داشته باشیم که او در همین جا درنگ کند و به ما بگوید اگر میان «خرد» و «عقل» تفاوتی وجود ندارد، یا تفاوتی وجود دارد، پس این «تفاوت» در اینجا چیست؟ اما او

۱۱. چنین گفت زرتشت، «درباره‌ی خواندن و نوشتن»

۱۲. همانجا

۱۳. همان، «درباره‌ی خواردارندگان تن»

۱۴. همانجا

بسیار زود با ردیف کردن چند جمله که در آن نیچه از «خرد» (یعنی، «عقل») و «تن» سخن گفته است به نتیجه‌گیری پایانی اش می‌رسد که «خرد بزرگ ما تن ماست». و این ظاهراً همه آن چیزی است که نویسنده درباره «خرد» در نزد نیچه دارد. اما از نکته‌های شگفت‌انگیز در این بررسی و تحلیل مفهومی این است که نویسنده از خود نمی‌پرسد:

۱. آیا «عقل» و «خرد» یکی هستند و «خرد» معادل فارسی همان چیزی است که در عربی به آن می‌گویند «عقل»؛ یا «خرد» و «عقل» در زبان فارسی یکی نیستند و، علاوه بر مترادف بودن، از جهتی تفاوت معنایی و مفهومی نیز با یکدیگر دارند؟

۲. «عقل» و «خرد» ترجمه چه کلماتی در متن نیچه هستند و معادلهای آلمانی و انگلیسی یا/فرانسوی و فارسی آنها به‌راستی کدام است؟

۳. ما چگونه می‌توانیم برای آنچه نیچه از آن به «عقل» و/یا «خرد» تعبیر می‌کند در

متن آثارش شواهدی به دست آوریم تا مقصود او را روشن کنیم؟

در پاسخ به پرسش (۱) می‌باید بگوییم که گرچه در زبان فارسی دو کلمه «عقل» و «خرد» معمولاً مترادف به کار می‌روند، اما این دو کلمه در واقع از هر حیث مترادف نیستند. کلمه فارسی «خرد»، علاوه بر آنکه معادلی است برای کلمه «عقل» در زبان عربی، می‌تواند معادلی باشد برای کلمه «حکمت» در همین زبان. در زبان فارسی «فرزانگی» و «خردمندی» نیز می‌توانند معادلهایی دیگر برای «حکمت» و مترادفهایی برای «خرد» باشند، معادلهایی که باز از هر حیث نمی‌توانند همه آن معنایی را داشته باشند که «حکمت»، چه از جهت معنای فنی و واژگانی و چه از جهت تداول در سنت فلسفی ما، دارد. معنای «عقل» و «خرد» نیز البته چه در فلسفه نیچه و چه در کل فرهنگ فلسفی متفاوت و متمایز است. مراد از «عقل»، در فلسفه به‌طور کلی، آن

توانایی یا استعدادی است که انسان را قادر به جست و جوی حقیقت و شناخت و حل مسأله می‌کند و در تمایز از گزینه و تخیل و ایمان قرار می‌گیرد، از آن حیث که نتایجش از نظر فکری شایان اعتمادند. عقل از جهتی دیگر در تمایز از عواطف و نیز تجربه قرار

می‌گیرد.^{۱۵}

و اما «حکمت»، به‌طور کلی، عبارت است از نحوه‌ای از فهم که میان عمل تأمل و اهتمام عملی وحدت برقرار می‌کند. هدف حکمت فهم طبیعت بنیادی واقعیت و اهمیت آن برای خوب زیستن است. به عبارت دیگر، حکمت این است که شخص بتواند قضاوت خوبی درباره‌ی ارزیابی موقعیتهای پیچیده و برداشتهای مختلف از زندگی خوب داشته باشد.^{۱۶}

اکنون، با در نظر داشتن این تعریفهای کلی از «عقل» و «حکمت»، می‌باید توجه کنیم که «خرد»/«حکمت» و نیز «عقل» معادل چه کلماتی در متن نیچه است. نگاهی به متن آلمانی و نیز ترجمه انگلیسی چنین گفت زرتشت می‌تواند این ابهام را برای ما روشن کند. متن آلمانی و انگلیسی چهار جمله بالا از این قرار است، تأکیدها از من است:

4. Muthig,¹⁷ unbekümmert, spöttisch, gewaltthätig — so will uns die **Weisheit**: sie ist ein Weib und liebt immer nur einen Kriegermann. (Brave, Unconcerned, mocking, violent — thus **wisdom** wants us: she is a woman and always loves only a warrior.)

5. Es ist immer etwas Wahnsinn in der Liebe. Es ist aber immer auch etwas

۱۵. رجوع شود به:

Bell, A., "Reason", in *The Oxford Companion to Philosophy*, ed. by Ted Honderich, Oxford: 1995, p. 748.

16. Kek, J., "Wisdom", in *ibid.* p. 912.

۱۷. در همه چاپهای ترجمه آشوری این کلمه، دلیر، جا افتاده است. اما نیچه نیز خود در جایی دیگر این کلمه را جا انداخته است. نیچه در ابتدای جستار سوم تبارشناسی اخلاق (ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۵) این جمله را باز می‌آورد و به خودش ارجاع می‌دهد. در متن آلمانی و ترجمه‌های انگلیسی تبارشناسی اخلاق نیز کلمه «دلیر» جا افتاده است و ویراستاران مجموعه آثار نیچه به آلمانی و مترجم متن انگلیسی او نیز هیچ توجهی به آن نداشته‌اند. رجوع شود به:

Nietzsche, F. W., *Also sprach Zarathustra* (KSA 4), in Giorgio Colli andazzino Montinari (Eds.), *Sämtliche Werke*, V, 4, Berlin: de Gruyter, 1993, p. 49; *Zur Genealogie der Moral* (KSA 5), in Giorgio Colli andazzino Montinari (Eds.), *Sämtliche Werke*, V, 5, Berlin: de Gruyter, 1993, p. 339; *Thus Spoke Zarathustra*, in *The Portable Nietzsche*, ed. & transl. by Walter Kaufmann, New York: Penguin Books, 1982, p. 153; *On the Genealogy of Morals*, in *Basic Writings of Nietzsche*, ed. & transl. by Walter Kaufmann, New York: The Modern Library, 1992, p. 533.

محمدسعید حنایی کاشانی

Vernunft im Wahnsinn. (There is always some madness in love. But there is also always some **reason** in madness.)¹⁸

6. Der Leib ist eine grosse **Vernunft**, eine Vielheit mit Einem Sinne, ein Krieg und ein Frieden, eine Heerde und ein Hirt. (The body is a great **reason**, a plurality with one sense, a war and a peace, a herd and a shepherd.)¹⁹

7. Werkzeug deines Leibes ist auch deine kleine **Vernunft**, mein Bruder, die du "Geist" nennst, ein kleines Werk- und Spielzeug deiner grossen **Vernunft**. (Your little **reason**, my brother, which you call "spirit" — a little instrument and toy of your great **reason**.)²⁰

چنانکه پیداست تنها در نخستین نقل قول از چنین گفت زرتشت است که ما به کلمه «خرد» (آلمانی: Weisheit/انگلیسی: wisdom) برمی‌خوریم. در سه جمله بعدی، نیچه از «عقل» (آلمانی: Vernunft/انگلیسی: reason) سخن می‌گوید. اما این تمایز در متن ترجمه فارسی به دلیل سهو مترجم در انتخاب یک معادل برای دو کلمه متمایز از میان رفته است. پس می‌باید در نزد نیچه تمایزی میان «عقل» و «خرد» وجود داشته باشد، چنانکه در اصل و در زبانهای مختلف نیز این تمایز وجود دارد. این تمایز را چگونه می‌باید جست و جو کنیم. پرواضح است که در متن آلمانی نیچه به راحتی می‌توان این جست و جو را انجام داد و مواردی را که از «عقل» («Vernunft») یا «خرد» («Weisheit») سخن گفته شده است مشخص کرد. اما شاید در کار ترجمه مترجمان، انگلیسی یا فارسی، از این حیث خللی وجود داشته باشد. اکنون با توجه به همین چند جمله‌ای که یافتیم می‌توانیم بگوییم، آنچه خانم نوشین شاهنده درباره ارتباط «خرد» و «زن» در اندیشه نیچه گفته‌اند، جز در یک جمله، هیچ شاهد دیگری از نیچه ندارد و نویسنده نتوانسته است هیچ شرح یا تفسیری علاوه بر آنچه خود نیچه در همان یک جمله درباره «خرد» گفته است از سخن او به دست دهد. بنابراین، ما برای یافتن آنچه نیچه در چنین گفت زرتشت درباره «عقل» و «خرد» گفته است، و ارتباط آنها با «زن» یا «زنانگی»، می‌باید به جست و جوی دیگری بپردازیم. این جست و جو برای ما

18. KSA 4, p. 49; Kaufmann, *The Portable Nietzsche*, p. 153.

19. KSA 4, p. 39; Kaufmann, *The Portable Nietzsche*, p. 146.

فایده دیگری نیز خواهد داشت، از جمله، آشکار شدن دشواریهای یک ترجمه پرخواننده و معتبر برای پژوهشی مفهومی در اندیشه‌های نیچه. و، از این راه، کمک به برطرف کردن اشتباهات و روشن کردن نکته‌هایی درباره ترجمه و متن نیچه. اما قبل از اینکه به جست و جو در متن نیچه و مقایسه آن با ترجمه فارسی بپردازیم، می‌باید یک نکته روش‌شناختی را روشن کرده باشیم: لزوم رویکرد انتقادی به متن در نخستین گام برای تفسیر یا تأویل متن یا هر مطالعه متنی. این قاعده را می‌توانیم در آن آموزه‌ای بیابیم که دانشوران و محققان کتاب مقدس در فرهنگ اروپایی درباره تصحیح و فهم متون دینی به کار می‌برند، یعنی: «نقد فروتر» و «نقد برتر».

۲. «نقد فروتر» و «نقد برتر»

مفسران کتاب مقدس در جهان مسیحی بر این اعتقادند که تأویل و تفسیر و تحلیل مفهومی متن می‌باید در دو سطح انجام شود. نخست، «نقد فروتر» یا «نقد دانی» ("lower criticism") یا «نقد متنی» ("textual criticism") و سپس «نقد برتر» یا «نقد عالی» ("higher criticism"). مراد از «نقد فروتر» این است که مفسر یا مؤول نخست می‌باید متن اصلی را بیابد و از صحت و سقم آن چیزی اطمینان حاصل کند که به «تفسیر» (exegesis) یا «تأویل» (interpretation) آن اهتمام می‌کند. در غیر این صورت، تفسیر و تأویل او هر قدر هم روشمند یا هوشمندانه باشد راه به جایی نخواهد برد، چرا که نویسنده چیزی را دارد تفسیر و تأویل می‌کند که از اساس وجود ندارد! بنابراین، بر ما واجب است که نخست متن را بتوانیم در زبان اصلی بخوانیم یا دست کم بتوانیم به نحوی از صحت و سقم ترجمه آن به زبانی که داریم آن را می‌خوانیم مطمئن شویم. این همان کاری است که مفسران و تاریخنگاران اروپایی نخست در مطالعه منابع یونانی و لاتینی انجام دادند و سپس برای مطالعه کتاب مقدس نیز به کار گرفتند^{۲۱} و

۲۱. در خصوص نقد برتر و نیز رابطه هرمنوتیک و نقد برتر رجوع شود به:

Olyphant, V. M., "Higher Criticism," *The Old and New Testament Student*, Vol. 12, No. 6 (Jun., 1891), pp. 348-350; Terry, Milton S., "Hermeneutics and the Higher Criticism," *The Old Testament Student*, Vol. 4, No. 7 (Mar., 1885), pp. 294-299.

سنت آنان را شرق‌شناسان نیز در مطالعه منابع عربی و اسلامی پی گرفتند. اهمیت تصحیح انتقادی متون از همین جا روشن می‌شود، کاری که ما معمولاً چندان اعتنایی به آن نمی‌کنیم، اما اروپاییان سالهاست که این کار را انجام می‌دهند و حتی متون اقوام و فرهنگهای دیگر را نیز بازبایی و تصحیح و منتشر می‌کنند. سخن جوئل ل. کرمر، مورخ فرهنگی برجسته، در این خصوص می‌تواند اندرزی روشنگر در استفاده از این روش برای ورود به تفسیر و تأویل و عمومیت آن برای مطالعه متون فلسفی و ادبی، علاوه بر متون دینی، باشد:

تکلیف اولیه پژوهشگر اجتناب از بدفهمی است، در درجه نخست با مطالعه متون منبع در زبان اصلی آنها و با روش صحیح و از قدیم مرسوم زبان‌شناسی تاریخی. و این نیز متضمن به دست دادن تفسیری معتمد از متون است، یعنی همان چیزی که علمای کتاب مقدس "lower criticism" [بازبایی متن اصلی] می‌نامند. تکلیف دوم برآمدن به سطح «برتر» "higher criticism"، پی بردن به مقصود و معنا [فهم انتقادی با استعانت از روشهای معارف خاصی، مانند تاریخ، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، و الخ است.^{۲۲}

بنابراین، با استناد به این سرمشق، نخستین گام را با جست و جوی متن نیچه آغاز می‌کنیم تا ببینیم او چگونه از این دو مفهوم «عقل» و «خرد» سخن می‌گوید و ما چگونه می‌توانیم تفاوت و یا یکسانی آنها را دریابیم. سپس، به سراغ ترجمه آشوری می‌رویم تا ببینیم این ترجمه تا چه اندازه می‌تواند به کار پژوهشی مفهومی درباره فلسفه نیچه بیاید و چه درسهایی می‌تواند برای ما در فن یا نظریه ترجمه نیز داشته باشد. جست و جوی خود را با یافتن واژه "Weisheit" در متن چنین گفت زرتشت آغاز می‌کنیم و موارد یافت شده را با ترجمه آشوری مقایسه می‌کنیم. در ترجمه آشوری ما چهار معادل مترادف برای "Weisheit" می‌یابیم: «فرزانگی»، «خرد»، «حکمت»، «خردمندی». من برخی موارد را به همراه متن آلمانی ذکر می‌کنم، البته به‌طور مختصر، و بقیه را به نقل از ترجمه فارسی، تا از طولانی شدن مقاله خودداری کنم.

۳. "Weisheit" به معنای «فرزانگی»، «خرد»، «حکمت»، «خردمندی»

نخستین مواجهه ما با کلمه "Weisheit" در پیشگفتار چنین گفت زرتشت صورت می‌گیرد.^{۲۳} جایی که زرتشت می‌گوید (بند ۱، ص ۱۹): «هان! از فرزانگی خویش به تنگ آمده‌ام».

"Siehe! Ich bin meiner Weisheit überdrüssig."^{۲۴}

اما در چند صفحه بعد می‌خوانیم (بند ۸، ص ۳۱-۳۲): «خرد می‌گوید: هر که گرسنه‌ای را سیر کند، روان خویش را تازه می‌کند».

"Der, welcher den Hungrigen speiset, erquickt seine eigene Seele: so spricht die Weisheit."^{۲۵}

ما از همین جا می‌توانیم متوجه شویم که مترجم ما ظاهراً علاقه‌ای به حفظ معادل خود برای واژه‌ای واحد ندارد و هر از گاه ممکن است آن را با توجه به معنا یا آهنگ جمله یا به دلایل زیباشناختی یا به هر دلیل دلخواهی عوض کند و از معادلی دیگر سود بجوید. بنابراین، بهتر است فهرستوار تمامی مواردی را که مترجم در آنها "Weisheit" را به یکی از معادلهای «فرزانگی»، «حکمت»، «خرد» و «خردمندی» ترجمه کرده است در یکجا گردآوریم و سپس به سراغ معادلهای دیگر او برای "Vernunft" یا «عقل» برویم.

۳.۱. "Weisheit" به معنای «فرزانگی»

در ترجمه چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادل «فرزانگی» برای "Weisheit" استفاده شده است:

۸. بخش یکم، «پیش‌گفتار زرتشت»، بند ۱، ص ۱۹: «هان! از فرزانگی خویش به تنگ آمده‌ام و چون زنبوری ...».

۲۳. من همه نمونه‌ها را از ویراست پنجم کتاب، چاپ بیست و هشتم، پاییز ۱۳۸۷، نشر آگه، نقل می‌کنم. تمامی تأکیدها با حروف برجسته یا سیاه از من است. ایرانی‌ها از متن اصلی است.

24. KSA 4: 11

25. KSA 4: 24

۹. بخش یکم، «درباره‌ی کرسی‌های فضیلت‌آموزی»، ص ۴۱: «این است فرزانیگی او: بیدار باش تا خوب بخوابی!»؛ «فرزانیگی نزد این فرزانیگان ستوده‌ی کرسی‌نشین...»
۱۰. بخش یکم، «کودک با آینه»، ص ۹۵: «اما فرزانیگی‌اش افزون شد و از سرشاری او را رنجه ساخت»؛ ص ۹۷: «آری، شما دوستان‌ام نیز از فرزانیگی توسن‌ام ... کاش ماده‌شیر فرزانیگی‌ام آرام ... فرزانیگی توسن‌ام در کوهستان ... و می‌جوید؛ فرزانیگی پیر توسن‌ام!»
۱۱. بخش یکم، «درباره‌ی فرزانیگان نامدار»، ص ۱۱۸: «... و چه بسا از فرزانیگی نوان‌خانه‌ای و بیمارستانی برای شاعران بد ساخته‌اید»؛ «فرزانیگی‌ام همچون بادبانی در تپش از تندی جان بر دریا می‌رود، فرزانیگی توسن‌ام!»
۱۲. بخش یکم، «سرود رقص»، ص ۱۲۲: «و چون در خلوت با فرزانیگی توسن‌ام سخن می‌گفتم»؛ «... و حقیقت را با فرزانیگی برآشفته‌ام... و آدمی درشت‌ترین پاسخ را آن‌گاه می‌دهد که با فرزانیگی خویش «حقیقت را در میان می‌نهد»؛ «و اما این‌که با فرزانیگی میانه‌ی خوب دارم و بسا بسیار خوب، از آن روست که بسیار مرا به یاد زندگی می‌اندازد!»؛ ص ۱۲۳: «این فرزانیگی دیگر کی‌ست؟... آه، آری! فرزانیگی!»؛ «... از فرزانیگی‌ات نیز چیزی بگوی!»
۱۳. بخش دوم، «درباره‌ی زیرکی^{۲۶} بشری»، ص ۱۶۰: «و شما فرزانیگان و دانایان گریزان خواهید شد از برابر تف خورشید فرزانیگی‌ای که ابرانسان عربانی‌اش را شادمانه در آن می‌شوید!»
۱۴. بخش سوم، «درباره‌ی دیدار و معما»، بند ۱، ص ۱۷۱: «ای زرتشت، ای سنگ فرزانیگی!»^{۲۷}

۲۶. رجوع شود به فروتر، بند ۵.۱، قلم ۲.

۲۷. در متن آشوری بخشی از این جمله، در زیر میان دو قلاب []، به‌واسطه‌ی تکرار دوباره‌ی سنگ فرزانیگی در جمله‌ی بعدی جا افتاده است:

Oh Zarathustra, raunte er höhnisch Silb' um Silbe, du Stein der Weisheit! Du warfst dich hoch, aber jeder geworfene Stein muss — fallen!

«ای زرتشت، [ای سنگ فرزانیگی! تو خود را بالا افکنده‌ای، اما هر سنگی که افکنده شود می‌باید فرو افتد. ای زرتشت،] ای سنگ فرزانیگی، ای سنگ فلاخن...»

۱۵. بخش سوم، «پیش از دمیدن خورشید»، ص ۱۷۹: «... و اینسان مرا از فرزاندگی ات می آگاهانی»؛ «... این که تو بی زبان با من سخن می گویی، پدیدار در فرزاندگی خویش...».
۱۶. بخش سوم، «درباره‌ی گذار از کنار»، ص ۱۹۱: «... و نیز دوست می داشت که از گنجینه‌ی فرزاندگی او چیزی وام بستاند».
۱۷. بخش سوم، «درباره‌ی بی دین گشتگان»، بند ۱، ص ۱۹۵: «و نوشخند فرزاندگی ام برایش دست می کوفت».
۱۸. بخش سوم، «به خانه باز آمدن»، ص ۲۰۰: «آنجا بالاترین فرزاندگی چشم فروبستن است و از کنار گذشتن»؛ ص ۲۰۱: «می توان فرزاندگی خویش را ناقوس وار به صدا درآورد»؛ ص ۲۰۲: «فرزندگان خشکیده شان را فرزانه خواندم نه خشک».^{۲۸}
۱۹. بخش سوم، «درباره‌ی سه شرف»، بند ۱، ص ۲۰۳: «شاید فرزاندگی ام در نهان با او سخن گفته بوده است؟ فرزاندگی خندان بیدار روزوارم»؛ بند ۲، ص ۲۰۶: «و نیز خوار می شمارد تمامی فرزاندگی اندوه خوار را؛ زیرا، براستی، فرزاندگی ای نیز هست که در تاریکی می شکفت؛ فرزاندگی ای شب - روی که پیوسته آه می کشد، «همه چیز باطل است!»؛ بند ۲، ص ۲۰۷: «بدگمانی شرمگینانه نیز در نظرش پست است؛ و نیز هر آن کس که به جای دست و نگاه و سوگند می طلبد؛ و نیز فرزاندگی بی اندازه بدگمان. زیرا که این راه - و - رسم روان های ترسوست»؛ «و نیز در نظرش پست تر شمرده می شوند آماده به خدمت تان؛ سگ صفتانی که زود به پشت می خوابند، یعنی فروتنان. باری، فرزاندگی ای نیز هست که فروتن است و سگ صفت و خداترس و آماده به خدمت»؛

۲۸. متن آلمانی چنین است:

Ihre steifen Weisen: ich hiess sie weise, nicht steif...

مقایسه شود با فروتر، بند ۵.

- «فرزانه‌نمایی نامی است که او به همه‌ی سخره‌گری بردگان و سپیدمویان و...»؛
 «و اما، فرزانه‌نمایان همانا همه‌ی کشیشان‌اند و از - جهان - خستگان و
 روان‌هایی که از جنس زن‌اند و برده»؛
۲۰. بخش سوم، «درباره‌ی لوح‌های نو و کهن»، بند ۲، ص ۲۱۳: «اشتیاق فرزانه‌ام
 از درون‌ام چنین فریاد برکشید و خندید؛ اشتیاقم، آن فرزاندگی وحشی کوهزاد؛
 اشتیاق بزرگ تیزبال‌ام».
۲۱. بخش سوم، «درباره‌ی لوح‌های نو و کهن»، بند ۱۶، ص ۲۲۳: «فرزاندگی مایه‌ی
 خستگی‌ست».
۲۲. بخش سوم، «درباره‌ی اشتیاق بزرگ»، ص ۲۴۱: «ای روان من، من به خاکت
 همه‌ی فرزاندگی‌ها را نوشاندم؛ همه‌ی شراب‌های تازه و نیز همه‌ی شراب‌های
 مردافکن بسیار کهنه‌ی فرزاندگی را».
۲۳. بخش سوم، «سرود رقصی دیگر»، بند ۲، ص ۲۴۶: «... رشک من به فرزاندگی
 توست. آه، ازین دیوانه‌ی پیر، این فرزانه - خاتون مجنون!»؛ «اما اگر روزی
 فرزاندگی‌ات از تو بگریزد، عشق من نیز زود ازت و خواهد گریخت!»؛ «... در
 آن دم زندگی از تمامی فرزاندگی‌ام نزدم عزیزتر بود».
۲۴. بخش چهارم، «گفت و گو با شاهان»، بند ۱، ص ۲۶۴: «زرتشت پاسخ داد:
 «چه‌ها می‌شنوم! چه فرزاندگی‌ای در شاهان!»
۲۵. بخش چهارم، «جادوگر»، بند ۲، ص ۲۷۶: «انسانی دارنده‌ی همه‌ی شرف‌ها،
 سفینه‌ی فرزاندگی، قدیسی دانا، انسان بزرگ!»
۲۶. بخش چهارم، «شام خداوند»، ص ۳۰۴-۳۰۳: «و اگرچه صدای شر شر آب
 اینجا به گوش‌ام می‌رسد که همچون سخنان فرزاندگی‌ست».
۲۷. بخش چهارم، «درباره‌ی انسان والاتر»، بند ۷، ص ۳۰۹: «فرزاندگی‌ام دیری
 است که خود را همچون ابری فراهم آورده است و پیوسته ساکت‌تر می‌شود و
 تیره‌تر: چنین کند فرزاندگی‌ای که روزی باید آذرخش ازو بزاید».

۲۸. بخش چهارم، «درباره‌ی انسان والایتر»، بند ۷، ص ۳۰۹: «آذرخش فرزانیگی ام! چشم‌شان را برکن!»

۲۹. بخش چهارم، «جشن خر»، بند ۱، ص ۳۳۸: «و براستی، تو خود نیز از سرشاری و فرزانیگی چه بسا خر شوی!»

۲.۳. "Weisheit" به معنای «حکمت»

در ترجمه‌چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادل «حکمت» برای "Weisheit" استفاده شده است:

۳۰. بخش سوم، «درباره‌ی لوح‌های نو و کهن»، بند ۱۳، ص ۲۲۱: «چنین یاه‌سرای‌های باستانی را هنوز «حکمت» می‌دانند...»؛ بند ۱۳، ص ۲۲۱: «...در کتابهای کهن حکمت کودکی بسیار است»؛ بند ۱۴، ص ۲۲۲: «حکمتی هست در این که بسی چیزها در جهان بدبوست»؛ بند ۱۴، ص ۲۲۲: «برادران، حکمت بسیار هست در این که در جهان پلیدی بسیار هست!»

۳۱. بخش چهارم، «درباره‌ی انسان والایتر»، بند ۱۹، ص ۳۱۵: «پس حکمت‌ام را از من بیاموزید: بدترین چیز نیز دو جنبه‌ی خوب و بد دارد.»

۳۲. بخش چهارم، «بیداری»، بند ۲، ص ۳۳۵: «آمین! حمد و عزت و حکمت و شکر و جلال و قوت خدای ما را باد تا ابدالآباد!»؛ ص ۳۳۶: «چه حکمت خفیه‌ای است که او گوشهای دراز دارد و همیشه "آری" می‌گوید»؛ ص ۳۳۶: «... درین کار حکمتی خدایی هست.»

۳۳. بخش چهارم، «جشن خر»، بند ۱، ص ۳۳۷: «تا زود بدانی که در آن حکمتی هست.»

۲۹. متن آلمانی آن چنین است:

Solch alterthümliches Geschwätz gilt immer noch als 'Weisheit'; dass es aber alt ist und dumpfig riecht, darum wird es besser geehrt. Auch der Moder adelt. — (KSA 4, p. 256)

۳.۳. "Weisheit" به معنای «خرد»

در ترجمه چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادل «خرد» برای "Weisheit" استفاده شده است:

۳۴. بخش یکم، «پیش گفتار زرتشت»، بند ۸، ص ۳۱-۳۲: «خرد می گوید: هر که

گرسنه‌ای را سیر کند، روان خویش را تازه می کند».

۳۵. بخش یکم، «درباره‌ی سه دگردیی»، ص ۳۷: «یا به جنون خویش میدان دادن

تا که بر خرد خنده زند؟»

۳۶. بخش یکم، «درباره‌ی خواندن و نوشتن»، ص ۵۲: «خرد ما را این گونه

می خواهد: [دلیر،] بی خیال، سُخره‌گر، پرخاش جوی. او زن است و همواره

جنگاوران را دوست می دارد و بس».

۳۷. بخش یکم، «درباره‌ی واعظان مرگ»، ص ۵۷: «خردشان می گوید: «زندگی کردن

نابخردی ست. اما، ما نیز چه نابخردان ایم! و در زندگی کدام کار نابخردانه تر از این!»

۳۸. بخش سوم، «پیش از دمیدن خورشید»، ص ۱۸۱: «بی گمان، از ستاره به ستاره

اندکی عقل، تخمی از خرد، پراکنده است. این خمیرمایه با همه چیز آمیخته

است. به خاطر جنون خرد با همه چیز آمیخته است!»؛ ص ۱۸۱: «باری، اندکی

خرد را جایی هست».

۳۹. بخش سوم، «درباره‌ی سه شر»، بند ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴: «... نه چندان گشاده که

خرد انسانی را بخواباند».

۴۰. بخش سوم، «هفت مُهر»، بند ۷، ص ۲۵۱: «اگر من بازی‌کنان در دوردستان ژرف

و نورانی شنا کرده‌ام و خرد - پرنده‌ی آزادی‌ام، فراز آمده است!»؛ «باری، خرد -

پرنده چنین می گوید: «هان، نه فرازی در کار است و نه فرودی! خود را به

پیرامون و بیرون و فراپشت بیفکن، ای سبک! بخوان! دیگر سخن مران!»

۴۱. بخش چهارم، «جشن خر»، بند ۱، ص ۳۳۸: «و آن کسی که بسی از جان و خرد

مایه دارد چه بسا شیفته‌ی حماقت و دیوانگی شود. در خویشتن نگر زرتشت!»

۴.۳. "Weisheit" به معنای «خردمندی»

در ترجمهٔ چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادل «خردمندی» برای "Weisheit" استفاده شده است:

۴۲. بخش یکم، «درباره‌ی خواردارندگان تن»، ص ۴۶: «در تنات از بهین خردمندی‌ات عقل بیش است و چه کس می‌داند که تنات را به بهین خردمندی‌ات درست چه نیاز است؟»

۴۳. بخش دوم، «درباره‌ی شاعران»، ص ۱۴۲: «به مردم و "خردمندی" شان ایمان داریم.»

۴۴. بخش سوم، «درباره‌ی فضیلت کوچک‌کننده»، ص ۱۸۳: «تیغ‌گشادن در برابر هر چیز خرد خردمندی خاریشتان است.»

۴. "Vernunft" به معنای «عقل»

در ترجمهٔ چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادل «عقل» برای "Vernunft" استفاده شده است:

۴۵. بخش یکم، «درباره‌ی اهل آخرت»، ص ۴۴: «اینان همواره به واپس می‌نگرند، به روزگاران تاریک. در آن روزگاران براستی، [معنای] وهم و ایمان چیزی دیگر بود و شور - و - شر عقل میل به همانندی با خدا بود و شک گناه به شمار می‌رفت.»

۴۶. بخش یکم، «درباره‌ی خواردارندگان تن»، ص ۴۶: «در تنات از بهین خردمندی‌ات عقل بیش است و چه کس می‌داند که تنات را به بهین خردمندی‌ات درست چه نیاز است؟»

۴۷. بخش یکم، «درباره‌ی بزهکار شوریده‌رنگ»، ص ۵۰: «خطی به دور مرغ او را در بند می‌کند؛ ضربتی که او نواخت عقل مسکین‌اش را در بند کرد. من این را جنون پس از عمل می‌خوانم؛ «اما عقل مسکین‌اش این جنون را درنیافت؛» و او به عقل مسکین‌اش گوش فراداد؛ «و عقل مسکین‌اش باز چنین کرخت،

چنین فلج، چنین سنگین شده است».

۴۸. بخش دوم، «در جزایر شادکامان»، ص ۹۸: «او خود می‌باید عقل شما شود، گمان شما، اراده‌ی شما، عشق شما، و به راستی، مایه‌ی شادکامی شما، شما دانایان!»؛ «شما دانایان، بی امید چه گونه زندگی را تاب توانید آورد؟ نه گمان‌ناپذیر خان - و - مان شما تواند بود نه آنچه در عقل نگنجد».

۴۹. بخش سوم، «پیش از دمیدن خورشید»، ص ۱۸۱: «من این بازیگوشی و این جنون را به جای آن اراده نهادم، چون آموزاندم که: «در همه چیز [وجود] یک چیز محال است: عقلانیت!»؛ «بی‌گمان از ستاره به ستاره اندکی عقل، تخمی از خرد، پراکنده است. این خمیرمایه با همه چیز آمیخته است. به خاطر جنون خرد با همه چیز آمیخته است. باری، اندکی خرد را جایی هست. اما من این یقین خجسته را در همه چیز یافته‌ام که چیزها همه خوش‌تر دارند که با پاهای پیشامد — برقصند!»؛ «ای آسمان که بر فراز من‌ای، ای پاک! ای بلند! پاکی تو بهر من اکنون در این است که هیچ جاودانه عنکبوت و تار عنکبوتی از عقل در کار نیست»

۵۰. بخش سوم، «درباره‌ی لوح‌های نو و کهن»، بند ۱۱، ص ۲۱۹: «بازیچه‌ی لطف و عقل و جنون هرنسلی که می‌آید و هرچه بوده است را پلی بهر خود می‌انگارد!»؛ بند ۱۵، ص ۲۲۲: «و تو باید گلوی خرد خویش را نیز بفشاری و او را از پای درآری؛ چرا که خردی است این - دنیایی. و بدینسان، خود ترک دنیا خواهی آموخت».

۱.۴ "Vernunft" به معنای «خرد»

در ترجمهٔ چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادل «خرد» برای "Vernunft" استفاده شده است:

۵۱. بخش یکم، «پیش‌گفتار زرتشت»، بند ۳، ص ۲۳: «کدام است بزرگ‌ترین تجربه‌ای که می‌توانید کرد؟ آن تجربه ساعت خوارداشت بزرگ است. آن ساعت که از نیک‌بختی خویش به تهوع می‌آید و از خرد [عقل] و فضیلت خویش نیز».

۵۲. بخش یکم، «پیش‌گفتار زرتشت»، بند ۳، ص ۲۳: «آن ساعت [که] می‌گویید: «چه سود از خرد [عقل] م؟ آیا از او به دانش چنان است که از شیر به طعمه‌ی خود؟ اما همه مسکینی است و پلشتی و آسودگی نکبت‌بار!»

۵۳. بخش یکم، «درباره‌ی خواردارندگان تن»، ص ۴۵: «تن خرد [عقل] ایست بزرگ؛ کثرتی با یک معنا؛ جنگی و صلحی؛ رمه‌ای و شبانی»؛ «برادر، خرد [عقل] کوچکات، که «جان» اش می‌خوانی، نیز افزار تن توست؛ افزار و بازیچه‌ای کوچک برای خرد [عقل] بزرگات»؛ ص ۴۵-۴۶: «من" می‌گویی و از این گفته مغرور ای. اما بزرگ‌تر از این — که نمی‌خواهی بدان باور داشته باشی — تن توست و خرد [عقل] بزرگ‌اش، که "من" نمی‌گوید، اما "من" را در کار می‌آورد.»

۵۴. بخش یکم، «درباره‌ی شادی‌ها و شورها»، ص ۴۸: «این که بدان عاشق‌ام فضیلتی ست زمینی که در آن زیرکی کم است و خرد [عقل] عام کم‌ترین.»

۵۵. بخش یکم، «درباره‌ی خواندن و نوشتن»، ص ۵۳: «عشق هیچ‌گاه بی‌بهره از جنون نیست. اما جنون نیز هیچ‌گاه بی‌بهره از خرد [عقل] نیست.»

۵۶. بخش یکم، «درباره‌ی فضیلت ایثارگر»، بند ۲، ص ۸۹: «نه تنها خرد [عقل] هزاره‌ها، که جنون‌شان نیز در وجود ما عنان می‌گسلد. وارث بودن خطرها دارد.»

۵. "Klug" به معنای «زیرک» و «فرزانه»؛ "Weise" به معنای «فرزانه»

پژوهشگر چنین گفت زرتشت نیچه اگر به متن آلمانی یا ترجمه انگلیسی رجوع نکند، در ترجمه فارسی به نمونه‌هایی برای «فرزانه» (اسم فاعل و صفت) برخورد خورد که با معادل‌های آلمانی آن "weiser" و "weise"، مرتبط با "Weisheit"، متفاوت است. آشوری در ترجمه خود "klug" را گاهی به «زیرک» و «هشیار»، گاهی به «چالاک» و «ورزیده» (که البته همه این معانی صحیح است) و گاهی به «فرزانه» ترجمه کرده است. و حال آنکه «فرزانه» را برای "weise" نیز به کار برده است. اکنون اینها را مقایسه می‌کنیم.

محمدسعید حنایی کاشانی

بخش چهارم، «شام خداوند»، ص ۳۰۵: «و اما شاه دست راست پاسخ گفت: «شگفتا! کی چنین سخنان زیرکانه‌ای [kluge] از دهان فرزانه‌ای [eines Weisen] شنیده شده است! و براستی، شگفت‌ترین چیز در یک فرزانه [einem Weisen] خود همین است که زیرک [klug] باشد و خر نباشد.»

der König zur Rechten aber entgegnete: “Seltsam! Vernahm man je solche kluge Dinge aus dem Munde eines Weisen? Und wahrlich, das ist das Seltsamste an einem Weisen, wenn er zu alledem auch noch klug und kein Esel ist.” (KSA 4, p. 355)

اما او اندکی پیشتر متنی دیگر را چنین ترجمه کرده بود:

بخش چهارم، «به نیم‌روز»، ص ۲۹۶: «شادا، که اکنون چه اندک چیزی برای شادکامی بس است! روزی چنین گفتم و خود را فرزانه [klug] انگاشتم. «اما اکنون چنین آموخته‌ام که آن سخن کفر بود. دیوانگان فرزانه [Kluge Narrn] بهتر سخن می‌گویند.»

“Zum Glück, wie wenig genügt schon zum Glück!” So sprach ich einst, und dünkte mich klug. Aber es war eine Lästerung: das lernte ich nun. Kluge Narrn reden besser (KSA 4, p. 344).³⁰

بنابراین، بهتر است ببینیم که او این واژه را نیز در متن خود چگونه ترجمه کرده است.

۱.۵. “Klug” به معنای «زیرک»، «چالاک»، «ورزیده»

در ترجمه چنین گفت زرتشت در این صفحات از معادله‌های مختلف برای “Klug” استفاده شده است:

۵۷. بخش اول، «درباره‌ی فضیلت ایثارگر»، بند ۱، ص ۸۹: «قدرت است این فضیلت

۳۰. ترجمه انگلیسی کاوفمن چنین است:

“O happiness, how little is sufficient for happiness! Thus I spoke once and seemed clever to myself. But it was a blasphemy: that I have learned now. Clever fools speak better.”; Kaufmann, *The Portable Nietzsche*, p. 389.

و ترجمه اخیر دل کارو چنین:

“‘Happily, how little suffices for happiness!’ Thus I spoke once, and deemed myself clever. But it was a blasphemy: this I learned now. Clever fools speak better;” *Thus Spoke Zarathustra*, transl. by Adrian Del Caro, p. 224.

- نو؛ اندیشه‌ای ست فرمانروا؛ بر گرد آن روانی هشیار^{۳۱} [eine kluge Seele]؛
خورشیدی زرین، مار دانایی بر آن چنبر زده».
۵۸. بخش دوم، «درباره‌ی زیرکی بشری» [Von der Menschen-Klugheit]، ص ۱۵۷.
۵۹. بخش دوم، «درباره‌ی دانشوران»، ص ۱۴۰: «چالاک‌اند و انگشتانی ورزیده
[kluge Finger] دارند. یکرویی من کجا و تو - در - تویی ایشان کجا!»
۶۰. بخش سوم، «درباره‌ی فضیلت کوچک‌کننده»، بند ۲، ص ۱۸۵: «زرنگ‌اند و
فضیلت‌هاشان انگشتانی چالاک [kluge Finger] دارند؛ اما مشت ندارند.
انگشتان‌شان پنهان شدن در پس مشت را نیاموخته‌اند».
۶۱. بخش سوم، «بر کوه زیتون»، ص ۱۹۰: «زیرا بسا مردم زیرک [So manchen
Klugen] دیده‌ام که روی در نقاب پوشانده و آب خویش را گل‌آلود کرده‌اند تا
کسی نتواند درون و ژرفنای ایشان را بنگرد».
۶۲. بخش سوم، «جان سنگینی»، ص ۲۱۰: «باری داشتن پوسته و ظاهر آراسته و
کوری زیرکانه [kluge Blindheit] نیز هنری ست که می‌باید آموخت!»
۶۳. بخش چهارم، «زشت‌ترین انسان»، ص ۲۸۳: «تو خود را فرزانه [Du dünkst
dich weise] می‌پنداری، زرتشت مغرور! پس، ای شکننده‌ی فندق‌های سخت،
بگشای معما را؛ معمایی را که من ام! اکنون بگوی که من کیستم!»
۶۴. بخش چهارم، «به نیم‌روز»، ص ۲۹۶: «شادا، که اکنون چه اندک چیزی برای
شادکامی بس است!» روزی چنین گفتم و خود را فرزانه [klug] انگاشتم. اما
اکنون چنین آموخته‌ام که آن سخن کُفر بود. دیوانگان فرزانه [Kluge Narrn]
بهتر سخن می‌گویند».
۶۵. بخش چهارم، «درودگویی»، ص ۲۹۸: «مار زیرک [die kluge Schlange] گردد

۳۱. کاوفمن این عبارت را "a wise soul" ترجمه کرده است و دل کارو نیز همین‌طور. رجوع شود به:
Kaufmann, *The Portable Nietzsche*, p. 188; *Thus Spoke Zarathustra*, transl. by Adrian Del
Caro, p. 57.

گردنش آویخته بود».

۶۶. بخش چهارم، «شام خداوند»، ص ۳۰۵: «و اما شاه دست راست پاسخ گفت: «شگفتا! کی چنین سخنان زیرکانه [kluge Dinge] از دهان فرزانه‌ای [eines Weisen] شنیده شده است! و براستی شگفت‌ترین چیز در یک فرزانه [einem Weisen] خود همین است که زیرک [klug] باشد و خر نباشد».

۶۷. بخش چهارم، «درباره‌ی انسان والایتر»، بند ۵، ص ۳۰۸: «انسان شر است» — «فرزانه‌ترینان [alle Weisesten] همه برای آسایش خاطر من چنین گفته‌اند».

۶۸. بخش چهارم، «جشن خر»، بند ۱، ص ۳۳۸: «این چه حماقتی بود که کردی! چه گونه تواند بود که زیرکی [du Kluger] چون تو چنین حماقتی کند!» جادوگر زیرک [der kluge Zauberer] پاسخ داد: «زرتشت، حق با توست. این حماقت بود و دست زدن به آن برای من نیز دشوار بود!» «مگر نه آن است که فرزانه‌ی کامل [vollkommner Weiser] در کژ و کوژترین راه‌ها گام می‌زند؟ ظاهر چنین حکایت می‌کند، زرتشت، ظاهر تو!»

اکنون که جست و جوی خود را در متن به پایان برده‌ایم می‌توانیم ببینیم که نیچه در چنین گفت زرتشت بارها از «حکمت» زرتشت سخن می‌گوید و او را «حکیم» می‌شمرد. اما این چه معنایی دارد؟ و البته او از «عقل» نیز سخن می‌گوید، و نیز از «زیرکی». همه اینها را چگونه می‌باید معنا کرد؟ و البته مگر می‌توان همه اینها را با توجه به آنچه فقط در چنین گفت زرتشت آمده است معنا کرد؟ این تحقیق درازدامن در خصوص معنای «عقل» و «حکمت» در اندیشه نیچه را به جایی دیگر موکول می‌کنیم و اکنون سعی می‌کنیم ابتدا از یافته‌های خود برای ترجمه متن فارسی نیچه و نظریه‌ای برای ترجمه آثار فلسفی و سپس نقد زن در تفکر نیچه و سپس پیشنهاد تأویل ممکن برای تشبیه «حکمت» به «زن»، و نه «زن» به «حکمت»، در نوشته نیچه استفاده کنیم.

۶. ترجمهٔ چنین گفت زرتشت و درسهایی برای ترجمه و پژوهش

از نخستین انتشار ترجمهٔ آشوری نزدیک به چهل سال می‌گذرد. او دوبخش نخست این کتاب را با همکاری اسماعیل خویی در سال ۱۳۴۹ منتشر کرد و در آن زمان دو سالی از سی‌سالگی او گذشته بود. سپس خود به تنهایی دست به کار شد و آن را ادامه داد و به قول خودش: «با عشقی ژرف و با تاب و تحملی که در کمتر کسی هست به آن پرداخته‌ام تا درهای روان و زبان خود را به روی آن بگشایم. بنابراین، ترجمه‌ی این کتاب و بازنگری‌های پیاپی در آن در طول سی و اند سال برای من یک ماجراجویی روانی و زبانی بوده است، یک اودیسه‌ی روح و زبان. من بهره‌ی خود را از این کار برده‌ام تا دیگران را به چه کار آید» (دیباچه، چ ۲۸، ص ۷). از آن هنگام تاکنون این کتاب ۵ بار به قلم خود آشوری ویرایش شده و شاید بیش از ۲۸ بار به چاپ رسیده است. با این همه، به گمان من و چنانکه پیداست، هنوز نمی‌توان گفت که کار این ترجمه به پایان رسیده است. چراکه ترجمه هرگز به پایان نمی‌رسد. بازخوانی و بازنویسی نیز. هرچند آشوری باز خود در ادامه می‌گوید: «اکنون دیگر من کار خود را در باب ترجمه‌ی آن به پایان برده‌ام و نوشتن کتابی یا مقاله‌ای بلند در باب معنای رمزی این کتاب نیز سودایی ست که سال‌ها در سر داشته‌ام». من نکوشیده‌ام ترجمهٔ آشوری را کلمه به کلمه مقابله کنم و آنچه در اینجا برشمردم، حاصل اتفاقی بود که از رهگذر مطالعهٔ کتاب خانم شاهنده بدان برخوردم. با این همه از آنچه تا اینجا یافتیم و از آنچه در مواردی دیگر نیز بدان برخورده‌ام می‌توانم به این نکته‌ها در خصوص ترجمه، به طور عام، و در خصوص این ترجمه، به‌طور خاص، اشاره کنم:

(۱) ترجمه کاری فردی نیست، بلکه نسلی و تاریخی است. هر نسل همان‌طور که تاریخ خود را می‌سازد، زبان و مفاهیم و حقایق خود را نیز می‌سازد. نگاهی به روند ترجمه در جهان قدیم و جهان معاصر نشان می‌دهد که معماها و ناشناخته‌های زبان نیز همچون طبیعت یا جهان هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و یافتن و ساختن و فهمیدن زبان نیز ادامه خواهد داشت. بنابراین، متون نیز پا به پای

یافته‌ها و آگاهیهای ما رشد می‌کنند و نو می‌شوند و بازسازی می‌شوند و فهمیده می‌شوند.

(۲) در ترجمه متون فلسفی یا علمی نمی‌توان بی‌دلیل و به دلخواه از کلمات مترادف سود جست، چراکه در واقع هیچ دو کلمه‌ای به‌طور مطلق مترادف نیستند. همواره سایه‌هایی از معنا و بارهایی عاطفی و ضمنی و تاریخی و سستی برای هر کلمه وجود دارد که کلمه‌ای دیگر هرگز نمی‌تواند آنها را در بر بگیرد.

(۳) سنت زبانی و فکری بخشی مهم از فهم زبانی ماست و بیگانه‌ستیزی یا پاک‌سازی، همان‌طور که در خصوص اقوام ناشایست است، در خصوص زبان نیز ناشایست است. ما نمی‌توانیم کلمات عربی را به تمامی دور بریزیم و سعی کنیم با زبانی ساخته و پرداخته یا به‌تمامی نوساخته و مهندسی‌شده و کاملاً بومی یا فارسی سخن بگوییم. در جهان امروز هیچ زبانی نیست که کلمات بیگانه به آن وارد نشده باشد. ما البته حق داریم به هر بیگانه‌ای اجازه ورود به خاک خود ندهیم، اما وقتی آمد و بومی شد دیگر حق نداریم او را بیرون کنیم. ما اکنون نمی‌توانیم از میان کلمات «خرد» و «عقل» تنها یکی را انتخاب کنیم و یکی را به جای هردو به کار ببریم.

(۴) تحلیل مفهومی، علاوه بر تسلط بر زمینه خاص آن مفهوم، نیازمند آشنایی با علم لغت و زبان‌شناسی تاریخی و نیز سنت فرهنگی زبان مبدأ و مقصد هردوست و مترجم نمی‌تواند در خصوص «کلمات» آسانگیر باشد و فقط به زیبایی یا معنای کلی جمله‌ها بسنده کند. در مفاهیم، واحد معنا کلمات است نه جملات.

۷. تشبیه «حکمت» به «زن» یا تشبیه «زن» به «حکمت»

در اینجا پیش از آنکه درباره تشبیه «حکمت» به «زن» در نزد نیچه تحقیق کنیم نگاهی می‌اندازیم به آنچه می‌توانیم ناروشمندیهای کتاب زن در تفکر نیچه بنامیم: (۱) نخستین، و مهمترین آنها، این است که در این کتاب تشبیهات نیچه در خصوص «حقیقت و

حکمت و هنر و زندگی» به «زن» معکوس می‌شود و گفته می‌شود که نیچه «زن» را به اینها «تشبیه» می‌کند و این تشبیه حاکی از این می‌تواند باشد که اینها اصلاً «یکی» هستند؛ (۲) دوم اینکه توجهی به تفاوت معنایی «عقل» و «خرد» نمی‌شود و آن دو مترادف پنداشته می‌شوند؛ (۳) سوم اینکه، به «متن اصلی» رجوع نمی‌شود و یافته‌ها و داده‌ها به درستی گرد نمی‌آیند. اما قبل از آنکه ببینیم چگونه نویسنده محترم زن در تفکر نیچه در آنچه به زعم خود تفسیر «زن‌ستا»ی نیچه می‌خواند مرتکب اشتباه می‌شود، بهتر است نکته‌ای روش‌شناختی را در خصوص چنین گفت‌زرتشت نیچه و قرائت آن روشن کنیم و برای این کار چه کسی بهتر از گادامر هست که بتواند به ما کمک کند. او در مقاله‌ای نحوه برخورد ما با کتاب نیمه شاعرانه نیچه را بدین گونه آموزش می‌دهد:

یقیناً استنباط بستری قابل فهم از این کتاب آسان نیست. زیرا کتابی نیمه شاعرانه است که به گونه میمه‌سیس تقلید تعلق دارد. سخن کوتاه، اثری هنری است. بنابراین، یقیناً نادرست است که زرتشت را با خود نیچه و سخنان او را با فلسفه نیچه یکی بپنداریم. وظیفه تکلیف هرمنوتیکی ما در مرتبه نخست تعیین مرزی است که «در میان» آموزش و کنش است و ما آن را در اینجا می‌بینیم و این در هر متن شاعرانه‌ای امری ذاتی است. ما باید از مسأله مفهوم‌پردازی پیام متفکری آگاه باشیم که پیامش میان سخن مفهومی و سخن شاعرانه بدین گونه تقسیم شده است.^{۳۲}

گادامر در ادامه سخن خود برای ما روشن می‌کند که چرا ما نمی‌توانیم با نیچه و آفریده او زرتشت و سخنانش همچون سخنان دیگر افراد در متون برخورد کنیم. سخنان زرتشت مجموعه‌ای صرف از سخنان مانند سخنان گوتامه بودا نیست، چرا که این سخنان در یک داستان قرار داده شده‌اند. این بی‌تردید به معنای دو دیدگاه متفاوت درباره تأویل است: گوینده‌ای که سخن می‌گوید مخاطبش را در برابر خود دارد. او با کسی سخن می‌گوید و این بدان معناست که او با شنوندگانش به طور متفاوتی سخن می‌گوید. نیچه به صراحت به ما اجازه می‌دهد که این امر را بفهمیم. در پایان «درباره نجات»، او

32. Gadamer, Hans-Georg, "The Derama of Zarathustra", in Michael Allen Gillespie and Tracy B. Strong (eds.), *Nitzsche's New Seas: Explorations in Philosophy, Aesthetics, and Politics*, Chicago: The University of Chicago Press, 1991, p. 220.

می‌نویسد: «اما چرا زرتشت با مریدان غیر از آن می‌گوید که با خود؟» این خطاب‌گوینده دیدگاهی دیالکتیکی را معرفی می‌کند. ما باید این شنونده آگاه را بشناسیم و همواره از خودمان پرسیم چرا کسی می‌خواهد با این مخاطب خاص به چنین نحوی سخن بگوید.^{۳۳} اکنون با در نظر داشتن چنین احتیاطی، بی‌آنکه بکوشیم چیزی را به نیچه نسبت بدهیم، باید سعی کنیم از تمامی سنت فلسفی کمک بگیریم تا با تشبیهات و استعارات نیچه دست کم آشنا شویم. جمله نیچه را دوباره بخوانیم:

خرد ما را این گونه می‌خواهد: [دلیر،] بی‌خیال، سُخره‌گر، پرخاش جوی. او زن است و همواره جنگاوران را دوست می‌دارد و بس.

نیچه در آغاز انتظارات «خرد» یا «حکمت» را از ما برمی‌شمارد. این انتظارات آن صفاتی‌اند که ما باید داشته باشیم: دلیری، بی‌خیالی، سُخره‌گری، پرخاشجویی. اما آیا این صفات خود «خردمندانه»‌اند یا «بی‌خردانه»؟ مسلماً در فلسفه معهود و مألوف نمی‌توان شاهدی به‌ویژه برای سه خصلت آخر یافت. اما آیا واقعاً نیچه ما را به «بی‌خردی» می‌خواند یا او دریافت و فهمی تازه از «خرد» یا «حکمت» دارد؟ نیچه «عقل» را به معنای معهود یا قدیمی آن رد می‌کند، چون به گفته او این «عقل» ما را ضعیف و ناتوان می‌خواست. ریشه‌کنی امیال و خواهشها علت مرگ‌اندیشی و نیست‌انگاری بود. بنابراین، او «عقلی» را ستایش می‌کند که به خواهشها و امیال به صورت نیروهای بزرگی بنگرد که ما را به زندگی فرا می‌خواند. بنابراین، او، چه در «عقل» و چه در «حکمت»، به دنبال آن جنبه‌های تاکنون نادیده‌ای می‌گردد که آزادکننده و برانگیزنده ما به سوی زندگی است. بدین ترتیب، از نظر نیچه، «دیوانگی» و «حماقت» و «بی‌خردی» نیز خود بخشی مهم از «عقل» و «حکمت» است. اما چرا ما باید این صفات بی‌خردانه را داشته باشیم، چون ما (مردان خردمند) می‌خواهیم مطلوب زنان باشیم و زنان مردان جنگجو را دوست دارند. بنابراین، ما نمی‌توانیم به زنان دست یابیم مگر دارای این خصوصیات شویم. اما نیچه چگونه چنین تصویری از «زن» و «مرد»، یا به تعبیر بهتر، «زنانگی» و «مردانگی» را می‌پروراند؟ او ابتدا به یک نکته روشن و آشکار در زبان

33. *Ibid.*: 220-21.

آلمانی اشاره می‌کند، کلمه "Weisheit" همچون «حکمت» در عربی مؤنث است، و البته به همین سان است کلمه "Vernunft" یا «عقل». بنابراین، اینکه نیچه می‌گوید «حکمت» زن است در وهله نخست هیچ چیز شگفت‌آوری برای یک آلمانی‌زبان نیست، اما آیا خصوصیتی که او برای زنان می‌شمارد، اینکه دلیران و سُخره‌گران و پرخاشجویان را دوست دارند، آیا می‌تواند واقعیاتی در خصوص زنان باشد یا اینکه آنها را بتوان خصلتی نیکو برای آنان دانست؟ خصایلی که آنان را از زنان متکی و وابسته به مردان دور کند و زن عصر نو یا مدرن را نمایندگی کند؟ واقعیت این است که زنی که نیچه در اینجا دارد قهرمان مطلوب او را بر می‌شمارد همان زن قرن نوزدهمی عصر امپراتوری‌های نظامی و ضیافت‌های درباری است که مردان شمشیر به کمر بسته با سردوشی‌های طلایی و لباس‌های رنگین را دوست می‌داشت، و ما آنها را در داستانها و رمانهای آن قرن به خاطر می‌آوریم. این زن نیز برای خواننده قرن نوزدهمی آثار او آشنا بود و البته برای ما در امروز نیز آشناست. بسیاری از زنان شخصیت‌های فیلمهای «وسترن» یا فیلمهای «کارآگاهی» و «پلیسی» یا دیگر زنان آثار هنری عامه‌پسند زنانی‌اند با همین خصوصیات. زنانی که مردان قوی و خشن را دوست دارند، دیگر نیازی نیست از تصویر «زن» در فیلمهای سام پکین‌پا یاد کنیم. پس آیا در اینجا نیچه باز «زن» را تحقیر نمی‌کند که او «برده» و «وابسته» است؟ به هر تقدیر، ما هر تأویلی در اینجا از سخن نیچه بکنیم نباید از خاطر ببریم که نیچه از «زن» نه به عنوان «شخص» بلکه به عنوان «استعاره» سخن می‌گوید. برای او «زن» نمودگار همه آن چیزهایی است که یک مرد از زندگی می‌خواهد، بنابراین، می‌باید تفاوتی قائل شویم میان «زن» در مقام «جنس» و «زن» در مقام «استعاره». نیچه گاهی از «زن» در مقام «جنس» به خواری سخن می‌گوید. و از این خواری شماری شرمنده نیز نیست. او در مقام «فیلسوف» به ما می‌گوید که فیلسوفان از «زنان» کناره می‌جویند: «فیلسوف کسی است که از سه چیز پرآوا و درخشنده کناره می‌گیرد: نام‌آوری، شاهان، زنان».^{۳۴} این «زنان» برای او زنان واقعی

هستند. با این همه، او بر تمامی سنت افلاطونی در فلسفه خرده می‌گیرد که «زن‌ستیز» بوده است. اما پس چگونه است که فیلسوف سر در پی «حکمت» می‌گذارد؟ در اینجا باز می‌توانیم به ریشه‌های یونانی و افلاطونی «فلسفه» اشاره کنیم. برای نیچه «حکمت» یا «خرد» نمی‌تواند مطلوب مردان جوان باشد، مگر همان‌طور که سقراط و افلاطون جوانان را به سوی آن خواندند، کششی نیرومند به سوی آن وجود داشته باشد. سقراط و افلاطون این نیرو را در «اروس» دیدند و از همین رو «فیلیا» را به «سوفیا» یا «حکمت» افزودند تا «عاشق حکمت» شوق وصال به «حکمت» را از دست ندهد و حتی شاید این جانشینی باشد برای هرآنچه «فیلسوف» در این راه ممکن است از دست بدهد. اما آیا ما می‌توانیم برای این تأویل در چنین گفت زرتشت شاهدهی بیابیم؟ نیچه در بخش یکم، «سرود رقص»، ص ۱۲۱ به بعد، از «حکمت» خود و از «عشق» خود به «زندگی» و اینکه زندگی «زن» است، بدین گونه سخن می‌گوید (در این صحنه او هم با دیگران سخن می‌گوید و هم با خود):

شامگاهی زرتشت با مریدان از میان جنگل می‌گذشت، و همچنان که در پی چشمه‌ای می‌گشت، هان! به چمنزاری رسید سرسبز که گردش را درختان و بوته‌ها خاموش فراگرفته بودند و بر آن دخترکانی با هم می‌رقصیدند. دخترکان چون زرتشت را بشناختند، از رقص بازایستادند. اما زرتشت با سیمایی دوستانه به سوی ایشان رفت و این سخنان را گفت:

از رقص بازایستید، دخترکان نازنین! نه بازی برهم‌زنی بدچشم سوی شما آمده است، نه دشمن دخترکان.

من در برابر ابلیس هوادار خدای ام، زیرا ابلیس «جان سنگینی» است. پس، ای سبک‌پایان، من چه گونه دشمن رقص‌های خدایی شما توانم بود؟ یا دشمن پاهای دخترکان با گوژکان زیباشان؟

به‌راستی، من جنگلی هستم و شبی از درختان تاریک. اما آن که از تاریکی‌ام نهراسد، در زیر سروهایم دامنه‌های گل سرخ نیز خواهد یافت.

و همچنین آن خدای کوچک را که دخترکان‌اش از همه بیش دوست می‌دارند: او در کنار چشمه با چشمان بسته آرام غنوده است.

براستی، این تن‌آسا، در روز روشن خفته است! شاید بسیار سر در پی پروانه‌ها نهاده بوده است؟

رقاصان زیبا! از من خشمگین نشوید اگر خدای کوچک را کمی گوشمال دهم! شاید فریاد بردارد و بگرید. اما گریه‌اش نیز خنده‌آور است!

او با چشم گریان شما را به رقص خواهد خواند. و من خود برای رقص‌اش سرودی خواهم سرود:

سرودی برای رقص و هجوی برای «جان سنگینی»، برترین و تواناترین ابلیس‌ام که «خداوند جهان» اش می‌خوانند.

و این است آن سرود که زرتشت سرود، آن‌گاه که کوپیدو و دخترکان با هم می‌رقصیدند:

ای زندگی! به‌تازگی در دیدگان‌ات نگرستم و گویی در ژرفنای ناپیمودی غرقه شدم. اما تو با قلاب زرین مرا برکشیدی؛ و چون [ژرفنای] تو را ناپیمودی خواندم، بر من خنده زدی.

گفتی که «ماهیان همه همین می‌گویند. آنچه را که خود نتوانند پیمود ناپیمودی می‌دانند. «اما من تنها چیزی دگر شونده‌ام و وحشی؛ و به هر حال زن‌ام، نه از اهل فضیلت. «و شما مردان چه مرا "ژرف" بنامید چه "وفادار" چه "جاودانه" چه "رازناک" — کاری جز بخشیدن فضیلت‌های خویش به ما نمی‌کنید؛ آه، شما اهل فضیلت!»

این چنین خنده زد آن زن باورنکردنی. اما من هرگز او را و خنده‌اش را باور ندارم هرگاه که زبان به بدگویی از خود می‌گشاید.

و چون در خلوت با فرزاندگی [خرد/حکمت/ *meiner wilden Weisheit*] توسن‌ام سخن می‌گفتم، برآشفته با من گفت: «تو خواهان‌ای، تو مشتاق‌ای، تو عاشق‌ای. تنها از این روست که زندگی را می‌ستایی.»

به درستی او را پاسخ گفتم و حقیقت را با فرزاندگی [حکمت] برآشفته‌ام در میان نهادم. و آدمی درشت‌ترین پاسخ را آن‌گاه می‌دهد که با فرزاندگی [حکمت] خویش «حقیقت را در میان می‌نهد».

باری، ماجرای ما سه تن چنین است: به جان و دل تنها زندگی را دوست می‌دارم. و براستی آن‌گاه که از او بیزارم بیش از همیشه دوست‌اش می‌دارم!

و اما این‌که با فرزاندگی [حکمت] میانه‌ی خوب دارم و بسا بسیار خوب، از آن روست که بسیار مرا به یاد زندگی می‌اندازد!

او چشمان زندگی را دارد و خنده‌اش را، و حتا زرین - قلاب ماهیگیری‌اش را: من چه توانم کرد که این دو چنین همانند می‌نمایند؟

و چون زندگی روزی از من پرسید: «این فرزاندگی [حکمت] دیگر کی ست؟» با شور و شوق گفتم‌اش: «آه! آری! فرزاندگی [حکمت]!»

«آدمی تشنه‌ی اوست و تشنگی‌اش فرو نمی‌نشیند. از پس حجاب‌ها بدو می‌نگرد، با تورها او را می‌گیرد.

«زیباست؟ چه می‌دانم! اما پیرترین کُپورها به دام‌اش می‌افتند.

دگرشونده است و خودرای. بسیار دیده‌ام لب‌گزیدن و بیراهه بر زلف شانهدن‌اش را.

«شاید بدذات است و فریبکار. به هر حال زن است. اما هرگاه زبان به بدگویی از خود می‌گشاید از همیشه فریباتر می‌شود.»

چون این سخن را با زندگی گفتم، خنده‌ای شیطنت‌آمیز کرد و چشمان‌اش را بست و گفت:

«از که سخن می‌گویی؟ نکند از من؟»

آه، ای زندگی عزیز، آنگاه دیگر بار چشمان‌ات را گشودی و گویی دیگر بار در ژرفنای ناپیمودنی غرقه شدم.

چنین سرود زرتشت. اما چون رقص به پایان آمد و دخترکان رفتند، غمین شد.

سرانجام گفت: دیری ست که خورشید فرو نشسته است. چمنزار نمناک است و از جنگل نسیمی خُنک می‌وزد.

چیزی ناشناس پیرامون من است و پُراندیشه می‌نگرد. چه! همچنان زنده‌ای، زرتشت؟

چرا؟ برای چه؟ از چه راه؟ به کجا؟ کجا؟ چه گونه؟

همچنان زنده بودن دیوانگی نیست؟

آه، دوستان، شامگاه است که از درونام چنین از من می‌پرسد. افسردگی‌ام را بر من ببخشایید! شامگاه فرا رسیده است: بر من ببخشایید فرا رسیدن شامگاه را.

خاتمه و نتیجه

مطالعات تفسیری و تأویلی متون فلسفی در کشور ما هنوز در آغاز راه است. انبوه دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری در رشته‌هایی همچون فلسفه و ادبیات و الهیات نیازمند آشنایی با روشهای تفسیر و تأویل متون‌اند. اکنون پایان‌نامه‌های بسیاری در خصوص اندیشه‌های فلسفی فیلسوفان غربی به نگارش در می‌آید، اما بعید است بتوان در انبوه این پایان‌نامه‌ها حل مسأله‌ای یا طرح نکته‌ای تازه را انتظار داشت. تفسیر و تأویل متن به معنای قطار کردن جملاتی از نویسنده یا نقل قولهایی از این و آن در خصوص او نیست. می‌باید متن را پرسشگرانه خواند و در تک تک کلمات و مفاهیم درنگ کرد. مطالعه انتقادی هر متن نخستین قدم در این راه است. ما «فهم» و «معنا»ی بسیاری چیزها را مسلم می‌پنداریم و از آنها پرسش نمی‌کنیم. ما نمی‌پرسیم چرا زرتشت نیچه باید از «عقل کوچک» و «عقل بزرگ» و نیز «خرد» یا «حکمت» سخن بگوید؟ می‌باید به این تمایزها و تفاوتها توجه کنیم. یا چرا نیچه باید پای «زن» را در تشبیه چیزهایی به میان بکشد که سده‌هاست که مُلک طلق مردان محسوب می‌شود؟ یا چرا ما باید باور کنیم که فیلسوفی به «تخطئه عقل و نکوهش» آن مشهور است و در آن «شک» نکنیم؟ من در این مطالعه، به پیروی از سنتهای تفسیری و تأویلی غربی در مطالعه انتقادی متن، کوشیدم نخست روشن کنم که داشتن متن صحیح و معتبر نخستین شرط قدم گذاشتن در راه تفسیر و تأویل متن است و سپس یافتن تأویل و تفسیری ممکن و موجه دومین گام در این راه. با این همه آنچه می‌باید در خصوص معنای «عقل» و «خرد» یا «حکمت» در کل فلسفه نیچه می‌گفتم در این مجال میسر نبود. از همین رو تحقیق در خصوص «مسأله عقل» و «مسأله حکمت» در نزد نیچه را به بحثهای مستقلی وامی‌گذارم که در آینده منتشر خواهند شد.

منابع

- شاهنده، نوشین، *زن در تفکر نیچه*، تهران: قصیده‌سرا - روشنگران، ۱۳۸۲.
- کرمر، جوئل ل.، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- نیچه، فریدریش ویلهلم، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه داریوش آشوری، ویراست پنجم، چاپ ۲۸، تهران: آگه، ۱۳۸۷.
- . *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه، ۱۳۷۷.
- Kaufmann, W. (ed. & transl.), *The Portable Nietzsche*, New York: Penguin Books, 1982.
- Gadamer, Hans-Georg, "The Derama of Zarathustra", in Michael Allen Gillespie and Tracy B. Strong (eds.), *Nitzsche's New Seas: Explorations in Philosophy, Aesthetics, and Politics*, Chicago: The University of Chicago Press, pp. 220-231, 1991.
- . (ed. & transl.), *Basic Writings of Nietzsche*, New York: The Modern Library, 1992.
- Nietzsche, F. W., *Also sprach Zarathustra (KSA 4)*, in Giorgio Colli and Mazzino Montinari (Eds.), *Sämtliche Werke*, V. 4, Berlin: de Gruyter, 1993.
- . *On the Genealogy of Morals*, in *Basic Writings of Nietzsche*, ed. & transl. by Walter Kaufmann, New York: The Modern Library, pp. 437-599, 1992.
- . *Thus Spoke Zarathustra*, in *The Portable Nietzsche*, ed. & transl. by Walter Kaufmann, New York: Penguin Books, pp. 103-439, 1982.
- . *Thus Spoke Zarathustra*, transl. by Adrian Del Caro, Cambridge: Cambridge University Press, 2006.
- . *Zur Genealogie der Moral (KSA 5)*, in Giorgio Colli and Mazzino Montinari (Eds.), *Sämtliche Werke*, V. 5, Berlin: de Gruyter, 1993.
- Olyphant, V. M., "Higher Criticism," *The Old and New Testament Student*, Vol. 12, No. 6, pp. 348-350, 1891.
- Terry, Milton S., "Hermeneutics and the Higher Criticism," *The Old Testament Student*, Vol. 4, No. 7, pp. 294-299, 1885.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی